Kh\_Osool\_SMJS\_981004

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۴ دی ۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که آیا قید فی الاسلام در حدیث لا ضرر ولا ضرار به طریق معتبر ثابت شده یا ثابت نشده؟

قرائنی برای ثبوت قید فی الاسلام در این روایت ذکر شده بود، من جمله از این قرائن ذکر این روایت در فقیه بود و گفته شده بود که این روایت اعتبار دارد به دلیل اینکه به صیغة جزمی در فقیه نقل شده. آقای سیستانی مناقشات مختلفی در مورد این بحث کرده بودند. من جمله از این مناقشات این بود که ایشان می‌گویند لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام، مرحوم صدوق این را در مقام احتجاج بر عامه ذکر کرده، ولو به صیغة جزمی باشد در مقام بیان اعتبارش نیست، کأنّ لقول النبی که ایشان می‌فرماید یک تقدیری دارد. لقول النبی فیما رویتموه هست. بنابر این اگر هم اعتبار مرسلات صدوق را که به صیغة جزمی باشد در جای دیگر قبول داشته باشیم در اینجا نمی‌توانیم اعتبار قائل باشیم.

این بحث نیازمند به یک تتبع هست که آیا واقعاً. علمای ما در مقام احتجاج بر عامه یک روایتی را نقل می‌کنند، این معنایش این است که خودشان قبول ندارند و صرفاً جنبة جدلی هست. این بحث خیلی هم مهم هست. چون موارد بسیار زیادی از این جور استشهادات در کلمات قوم می‌بینیم. در خلاف شیخ طوسی فراوان از اینجور استدلالات هست. در سایر کتاب‌های دیگری که در مقام احتجاج به عامه هست. مثلاً مرحوم سید مرتضی در کتاب‌هایی که جنبة احتجاجی به عامه دارد از این روایات زیاد نقل می‌کند. آیا این معنای نقل در مقام عامه این هست که می‌خواهد بگوید این روایت را حکم به صحتش نمی‌کند؟ آیا اینجوری است؟ به نظرم نیازمند بررسی دارد، راحت نمی‌شود نفیاً و اثباتاً این مطلب را حکم کرد. خیلی تمامیت و عدم تمامیت این وجه بر من روشن نیست.

شاگرد: صرف احتمالش مضر نیست؟

استاد: بله اگر نهایتاً تردید کنیم ظاهراً مشکل هست. یعنی به منزلة محتمل القرینیه است. یعنی مقام احتجاج بر عامه محتمل القرینیه بر تقدیر یک لفظ است و مشکل هست. ولی اصل این بحث نیازمند به یک تأملی هست که واقعاً در اینجور موارد بنا چی است؟ سبکشان چی است؟ آیا واقعاً بنایشان این است که این روایت را معتبر بدانند، ندانند امثال اینها. ممکن است شخصی بگوید اگر علما در جایی تردید داشته باشند در صحت روایت. شیخ صدوق تصریح می‌کند. مثلاً مرحوم صدوق در کمال الدین در ذیل روایاتی که در بحث معمّرین آورده آنجا یک نکته‌ای می‌آورد، می‌گوید که من روایت معمّرین را به جهت اعتماد نیاوردم که خودم برای اثبات وجود مبارک امام زمان علیه السلام بخواهم به روایت معمّرین تمسک کنم. وجود امام زمان و اثبات وجودش با روایت معتبر ثابت شده. به دو جهت این روایت معمرین را آوردم، یک جهتش این است که داستان من که داستان ذکر بکنم مخاطبین من داستان‌های کتاب من را بخوانند خوششان می‌آید، مطالب دیگر کتاب من را هم می‌خوانند از باب اینکه داستان هست و امثال اینها.

نکتة دیگر این هست که احتجاج به مخالفین است. مخالفین ما به ما اعتراض می‌کنند در مورد طول عمر امام زمان علیه السلام و با اینکه اگر این اعتراض وارد باشد شبیه‌اش در احادیث معمّرین هست، آن احادیث معمّرین را قبول می‌کنند. ولی به امام زمان که می‌رسد نمی‌پذیرند. ایشان می‌گوید چه فرقی هست با او کتجر، با این لا تجر؟ این احتجاج بر مخالفین از باب الزام خصم بما هو مقبول عنده هست. آنجا ممکن است شخصی بگوید که اینکه مرحوم صدوق آنجا تصریح می‌کند یعنی اگر یک جایی تصریح نکند، کأنّ قبول دارد. آنجا اگر جنبة جدلی داشته باشد، جنبة جدلی باید ذکر بکنند. ممکن است شخصی یک چنین استدلالی بکند. علی ای تقدیر این مطلب به نظرم نیازمند به یک بررسی مفصل‌تری هست که واقعاً آیا روایت‌های در مقام جدل قابل اعتماد هست یا قابل اعتماد نیست؟

شاگرد: یعنی بگوید من قبول ندارم ولی خودتان که قبول دارید چرا چیز نمی‌کنید؟

استاد: بله. یعنی شما که قبول دارید نباید این حرف را بزنید.

شاگرد: خارجاً هم متعارفاً خیلی وقت‌ها این کار را نمی‌کند.

استاد: نه،‌ خیلی وقت‌ها. در بحث مناظره یک الزام به مسلمات.

شاگرد: خارجاً تصریح لزوماً نمی‌کنند. گاهی می‌کنند گاهی نمی‌کنند.

استاد: نمی‌دانم. اینها را باید تتبع کرد. یعنی ببینیم واقعاً اینجا چه شکلی است. اصلاً مفادش چی است؟ باید دید این روایتی که اینجا هست همین روایت را در جای دیگر، در چیزهایی که جدلی هم نیست آیا مستند قرار داده، مستند قرار نداده، امثال اینها.

خیلی این بحث ما مهم نیست.

وجه دیگری که هست بحث گفتند این خبر با زیاده منجمر هست ضعفش به عمل اصحاب، با همین زیاده. آقای سیستانی می‌گویند که اوّلاً این روایت اگر انجبار باشد باید به عمل کل باشد نه به عمل بعض. ثانیاً این روایت چون در مقام جدل با مخالفین، لا ضرر ولا ضرار را ذکر کردند، اینجور چیز اثبات انجبار نمی‌کند و این را شروع کردند مفصل توضیح دادن که ملاحظه می‌فرمایید کلاس راهنما هم می‌خوانیم.

آیا در یک مسئله چهار تا روایت وجود داشته باشد. و مفاد اینها هم با همدیگر تفاوت نداشته باشند. اگر یک روایتش را علما آوردند آیا معنایش این است که خصوص این روایت خاص را به آن اعتماد کردند؟ فرض کنید لا ضرر ولا ضرار همان مفادی که در لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام برداشت می‌شود اگر در لا ضرر ولا ضرار هم همان معنا را برداشت کرده باشند، حتماً باید تعبیر لا ضرر ولا ضرار را نقل کنند؟ یا لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام را هم می‌توانند نقل کنند؟ اگر تفاوتی در نقل نبینند، لازم نیست حتماً عین لفظی که مورد اعتمادشان بوده است، آن را نقل کنند. این مجموعة ۴ تا روایت هست، هر ۴ تا روایت یک مطلب را اثبات می‌کند. مفادشان هم تفاوتی ندارد. یکی از این مفادها را یا روشن‌تر بود یا اوّل نگاه کرده نگاهش به آن افتاده به یک جهتی از جهات یکی از اینها را ترجیح دادند در نقل کردن. این معنایش این نیست که به خصوص آن لفظ خاص آن اعتماد کرده باشند. بله، معنای این مطلب این است که بین اینها تفاوت معنوی قائل نبودند ولی ما اگر تفاوت معنوی قائل باشیم نمی‌شود گفتش که آقایان هم حتماً تفاوت معنوی قائل بودند با این حال این لفظ خاص را آوردند.

تفاوت معنوی هم باشد باید تفاوت معنوی که در نحوة استشهادشان دخالت داشته. تفاوت معنوی که فرض کنید لا ضرر ولا ضرار را کسی بگوید اگر فی الاسلام داشته باشد این معنایش این است که حاکم به احکام اولیه است. اگر فی الاسلام نداشته باشد یعنی حکم تکلیفی است. اینجور که مرحوم شیخ الشریعه مطرح می‌کند. اگر این باشد، اگر لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام را برای اثبات عدم ثبوت احکام به آن تمسک کنند این معنایش این است که برای فی الاسلام موضوعیت قائل بودند، چون این فی الاسلام هست که تعمیم روایت را از حکم تکلیفی به نفی جمیع احکام ازش استفاده می‌شود. ولی معلوم نیست علما این تفاوت‌ها را قائل باشند. اینجا که روایت را نقل کردند. بعضی وقت‌ها برای انجبار یک روایت به عمل اصحاب اینکه مفاد این روایت در کلمات اصحاب مفتی به هست، این را انجبار می‌گویند. باید این را دید که آیا دلیل دیگری بر طبق این نداشته باشند و لو محتمل الدلیلیه هست. ادلة دیگری ممکن است در مسئله باشد، محتمل الاستناد به ادلة دیگر باشد، اصل انجبار نمی‌شود اینها را ثابت کرد. خیلی وقت‌ها انجبارات این مشکلات را دارد. اینکه بگوییم به خصوص این لفظ خاص و به خصوص این روایت خاص استناد کردند، قابل اثبات نیست. بعضی وقت‌ها از یک ویژگی‌هایی دارد که آن را می‌شود اثبات کرد.

فکر می‌کنم در بحث لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام عمدة قضیه یک نکته‌ای هست که در اثبات اینکه لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام اعتبار دارد، آن عمده نکته‌ای هست که در بحث لا ضرر ولا ضرار علی مؤمنٍ یک سری بحث‌هایی آنجا ذکر شده، آن بحث‌ها برای اثبات لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام،برای اثبات اعتبار آن هم می‌شود مورد استفاده قرار بگیرد. توضیح ذلک اینکه یکی از استدلالاتی که آنجا مطرح شده این است که در روایت ابن مسکان عن زراره لا ضرر ولا ضرار علی مومن ذکر شده ولی در روایت ابن بکیر از زراره این علی مومنٍ نقل نشده. و چون این دو تا روایت در اصل مثل هم هستند و در این خصوصیات فردیه احتمال نمی‌دهیم تعمّد کذب در خصوص این مورد داشته باشیم، این که هست، داعی بر کذب در خصوص این قطعة خاص وجود ندارد. بحثی که قبلاً اشاره می‌کردیم که البته آقای سیستانی قبول ندارد. اینجا هم به عنوان یک امر مستنکر این مطلب را مطرح کرده که اگر دو تا روایت وجود داشته باشد، این دو تا روایت مشابه هم باشند، یکی‌شان معتبر باشد، یکی‌شان غیر معتبر باشد. ما آیا می‌توانیم با استناد به آن روایت معتبر، آن روایت غیر معتبر را هم حجت بدانیم؟ حتی در آن ویژگی‌های خاصی که آن روایت غیر معتبر ذاتی دارد آن را هم حجت بدانیم، آن ویژگی‌هایش را هم احیاناً مقدم کنیم بر آن روایتی که معتبر سندی است. ایشان این را به عنوان یک امر مستنکر تلقی می‌کند. نه این خیلی مستنکر نیست. این مطلب قابل پذیرش هست با توجه به اینکه بگوییم ادلة حجیت خبر واحد تعمّد کذب را نفی می‌کند. و اصالة عدم خطا و امثال اینها، نکات دیگر نفی می‌کند. اگر در جایی ما یقین بدانیم که راوی در خصوص این روایت تعمّد کذب نداشته است ولو به جهت اتفاق این روایت با روایت دیگری در اصل مضمون و آن قطعة محل تفاوت این دو روایت، قطعه‌ای نباشد که احتمال داشته باشد خصوص آن قطعه را جعل کرده باشد. قبلاً عرض کردم گاهی اوقات دو روایت اصلاً تکة اضافه‌اش ممکن است مجعول باشد. خیلی از جاعلین یک تکه را اضافه می‌کنند، آن جعل معروف لا سبق إلّا فی خفٍ او حافر، روایتی که از پیغمبر وارد شده که مسابقه و جایزه برای مسابقه تعیین کردن فقط در مورد حیوانات چهارپا هست که برای مسابقات مورد استفاده قرار می‌گیرند که خف یا حافر دارند.

یک بنده خدایی بر خلیفة عباسی وارد می‌شود. خلیفة عباسی کفترباز بوده. مشغول کفتربازی بوده. این روایت را که نقل می‌کند او ریش را هم اضافه می‌کند. ریش یعنی بال کبوتر. اشاره به این هست که در مورد کبوتر هم اینقدر ارزش دارد که مسابقة کبوترپرانی می‌شود تعیین کرد و برایش جایزه تعیین کرد. این را نقل کرد که لا سبق إلّا فی خفٍّ أو حافرٍ او ریش. این چیز کرد و انگار جایزه دریافت کرد یا نکرد، آنها را یادم نیست. او جناحا دارد در آن نقل. ولی به نظرم او ریش هم در بعضی نقل‌ها دارد. جناح هم به معنای بال پرنده و امثال اینها هست.

یک نقل از غیاث بن ابراهیم هست، یک نقل از ابی البختری است. چیز هست که آیا دو تا قصه. هارون عباسی، مهدی عباسی امثال اینها چندین نقل در این مورد وارد شده، یک نقل بوده، متعدد بوده، چی بوده در مورد ابی البختری هم این مطلب در شرح حالش هست که همچین چیزی را گفته. وقتی که برمی‌گشت، همان ابوالبختری می‌گوید لو لا أنّه رجلٌ من قریش. این از قریش هست و قریشی‌ها محترم هستند، بنابراین نمی‌توانم نسبت به ابوالبختری چیز کنم. یا می‌گوید وقتی برمی‌گشت خلیفه گفت که اشهد أنّه قفا کذابٍ. این پشتی که می‌بینیم آدم دروغگویی است که دارد می‌رود. پشتی که دیده می‌شود اشهد أنّه قفا کذابٍ این تعبیر را در شرح حال اینها دارد.

غرضم این است که گاهی اوقات دقیقاً یک تکة خاص روایت محل استشهاد هست. همین ابی البختری یک روایت دارد. در بحث‌های قضیة آتش‌سوزی که رخ داد در ساختمان پلاسکو به تناسبش یک روایتی بود که در پیام که حاج آقا داشتند وارد شده بود، آن روایت را ابی البختری به یک اضافه‌ای نقل کرده که دقیقاً همان اضافه ممکن است مورد چیزش باشد. می‌گوید کسی که حریق باشد. گاهی اوقات ممکن است یک اضافة خاصی تعمّد کذب در مورد او وجود داشته باشد. اینجا نمی‌شود روایت را معتبر دانست. ولی جایی که انگیزة نوعی عقلایی در اضافه کردن یک قید خاصی احساس نشود و زیاده‌اش احتمالش فقط دائر مدار غفلت باشد. اینجا به نظر می‌رسد حجت باشد. دوران امر بین زیاده و نقیصه است. داخل دقیقاً همان بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه است.

شاگرد: اگر نقل به معنا باشد غفلتش می‌شود غفلت از آن نکات معنایی کلام. اصل عدم غفلت اینجا هم هست. ما دخیل می‌دانیم ولی خیلی‌ها دخیل نمی‌دانند.

استاد: بله. نه تفاوت ندارد. نقل به معنا هم باشد اینجور نیست که فقط آدم‌های نقل به معنا از آدم ثقه معتبر باشد. مورد ثقه هم نقل به معنایش.

شاگرد: نقل به معنا در جایی که فحوا متفاوت است. یعنی اینجوری نیست که بگوییم نوعاً.

استاد: اگر بدانیم که اشتباه کرده در نقل به معنا اعتبار ندارد. ولی نه در جایی که احتمال می‌دهیم نقل به معنا اشتباه کرده باشد در نقل به معنا. اینجاها حجت نیست.

شاگرد: بگوییم خیلی از علما ممکن است بگوییم فی الإسلام دخالت ندارد، ما می‌گوییم دخالت دارد. خطا کردنشان در این وجوه به معنا

استاد: بله عیب ندارد. خطاهای این شکلی هم اشکالی ندارد و غرضم این هست که این چیزهایی که خیلی وقت‌ّها ممکن است غفلت نوعیه از تأثیرش هست. اینکه نقل به معنا می‌کنند به دلیل اینکه غفلت نوعیه هست. چون غفلت نوعیه هست.

شاگرد: این غفلت‌ها با اصل نفی نمی‌شود چون نوعاً

استاد: نه اینجور نیست. اینها هم با اصل نفی می‌شود. تفاوتی ندارد. غرضم این است که عمدة اثبات لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام اگر باشد با این وجه هست. بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه را باید پیش کشید. آن بحث‌هایی که حالا بعداً ایشان در بحث دوران امر بین زیاده و نقیصه می‌آید. من چکیدة بحث دوران بین زیاده و نقیصه را عرض می‌کنم یک نکات خاصی شاید در این دوران امر بین زیاده و نقیصه باشد، بعداً عرض می‌کنم.

در جایی که دو تا نقل باشد، یکی‌شان اضافه داشته باشد، یکی‌شان نقیصه داشته باشد. اوّلاً در دوران امر بین زیاده و نقیصه اینکه یک قانون عقلایی خاصی داشته باشیم که جایی که شک بکنیم زیاده هست یا نقیصه باشد، اصل این هست که این زیاده موجود باشد. همچین قانون عامی نداریم. اینکه بگوییم که همه جا اگر لا ضرر ولا ضرار. یک زیاده‌ای در یک نقل زیاده وجود داشته باشد، در یک نقل آن زیاده وجود نداشته باشد ما مطمئن باشیم، اطمینان برای انسان حاصل بشود که آن زیاده در اصل موجود بوده و آن کسی که با آن نقیصه نقل کرده غفلت برایش رخ داده تا آن را نقل نکرده، اطمینان حاصل بشود، نه اطمینان حاصل نمی‌شود. یا ظن قوی‌ای که در اینجور موارد بگوییم برای اثبات عبارت‌ها چون انسداد صغیر حاکم هست ظن قوی حجت هست، ظن قوی حاصل می‌شود که این زیاده بوده و سقط شده اینجور نیست. اصل قضیه این هست که باید دید عوامل ایجاد زیاده اینجا وجود دارد، عواملی که معمولاً زیاده را ایجاد می‌کند، اینجا وجود دارد یا وجود ندارد؟ بحثی که در این بحث‌ها خیلی مهم است شناخت عوامل ایجاد زیاده است. مثلاً در یک روایتی هست علی بن ابراهیم عن محمد بن عیسی. در بعضی نسخ علی بن ابراهیم عن ابیه عن محمد بن عیسی هست. آیا اینجا باید بگوییم در اصل این عن ابیه بوده؟ سقط رخ داده؟ یا عن ابیه نبوده اضافه شده؟ پاسخ مطلب این است که به خصوص در این مورد طبیعی این است که نبوده و اضافه شده باشد. چطور؟ چون یکی از مواردی که خیلی شایع است زیاده رخ دادن، زیادة عنوانی که بعد از یک عنوان معمولاً ذکر می‌شود. از باب تداعی معانی. علی بن ابراهیم، چون معمولاً عن ابیه نقل می‌کند، خیلی وقت‌ها علی بن ابراهیم که شخص می‌نویسد در ذهنش عن ابیه می‌آید. و به‌طور طبیعی علی بن ابراهیم را که می‌خواهد بنویسد عن ابیه را هم بعدش اضافه می‌کند. اضافه شدن عن ابیه بعد از علی بن ابراهیم خیلی طبیعی‌تر از سقط رخ دادنش است.

این است که حاج آقا در این بحث، دوران امر بین زیاده و نقیصه به تناسب در بحث نکاح است به این بحث پرداختند، وارد عوامل ایجاد زیاده شدند. خیلی که بحث‌های مهم است که عواملی که چی می‌شود که در یک عبارت زیاده رخ بدهد. عوامل مختلفش را مفصل وارد شدند، بحث خیلی سودمند و خوبی هست. من هم در بحث تصحیف و تحریف به تناسب بحث زیاده عواملی که زیاده را ایجاد می‌کند آن را دنبال کردم. عمده این است که ببینیم اینجا آیا ساقط شدن که بوده ولی سقط رخ داده. این طبیعی است؟ یا اضافه شدن طبیعی است. تصور می‌کنم در لا ضرر ولا ضرار اینکه فی الإسلام بوده باشد و بیندازندش طبیعی نیست. اینکه فی الإسلام بوده و حذفش کنند طبیعی نیست. زیاده‌اش طبیعی است. توضیح ذلک اینکه عبارت‌های مشابه بسیار زیادی ما در احادیث داریم، مشابه همین تعبیر. این عبارت‌های زیاد یک نوع تداعی معانی در ذهن‌ها ایجاد می‌کند. که وقتی این عبارت را می‌بیند ذهنش به خاطر انس با آن عبارت‌های مشابه یک فی الإسلام را اضافه می‌کند. این عبارت‌ها را تا جایی که پیدا کردم یادداشت کردم، آن هم در کتاب‌های لغت یادداشت کردم، این نکته را هم عرض بکنم، لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام یکی از منابعش کتب لغت است. در تهذیب اللغة ازهری وارد شده. در خود این کتب لغت آن تعبیر مشابه اینها با قید فی الإسلام فراوان وارد شده. این مشابهتی که در کتب لغت وجود دارد باعث یک نوع انس ذهنی با فی الإسلام می‌شود و منشاء اضافه‌اش می‌شود.

تعبیراتی که پیدا کردم را عرض می‌کنم و برای هر کدامش هم یک آدرس از اولین کتاب لغوی که من در آن عبارت پیدا کردم می‌دهم. به خصوص این آدرس‌ّهای لغوی را که می‌دهم چون اکثر اینها یک واژة سخت هم دارد، برای معنا کردن آن واژه مراجعة به آنجا هم خوب است.

لا شغار فی الإسلام: کتاب العین، جلد ۴، صفحة ۳۵۸.

لا نجش فی الإسلام: کتاب العین، جلد ۶، صفحة ۳۸

لا جلب فی الإسلام: کتاب العین، جلد ۶، صفحة ۱۳۱

لا جَنَب فی الإسلام: کتاب العین، جلد ۶، صفحة ۱۴۹

لا صرورة فی الإسلام: الغریب المصنّف، جلد ۲، صفحة ۵۱۷

بعد از اینها یک سری شواهدی در خود همان تهذیب اللغة که لا ضرر ولا ضرار آمده هم اینها را که می‌گویم از آنجاست.

بعضی از آن قبلی‌ها ممکن است در تهذیب اللغة وارد شده باشد ولی اینها چیزهای دیگری است که من نخستین بار در تهذیب اللغة دیدم.

لا اسعاد فی الإسلام: تهذیب اللغة، جلد ۲، صفحة ۴۳

لا حلف فی الإسلام: تهذیب اللغة، جلد ۵، صفحة ۴۴

لا سیاحة فی الإسلام: تهذیب اللغة، جلد ۵، صفحة ۱۱۳

لا غلت فی الإسلام: تهذیب اللغة، جلد ۸، صفحة ۹۷

لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام: تهذیب اللغة، جلد ۱۱، صفحة ۳۱۴

لا رهبانیة ولا تبطل فی الإسلام: مفردات راغب، صفحة ۱۰۷

لا ضراة ۳۲:۵۸ فی الإسلام: محکم، جلد ۹، صفحة ۲۳۳

لا دعوة فی الإسلام: کتاب الماء، جلد ۲، صفحة ۴۵۶.

لا ضمامة ولا حضام ولا رهبانیة ولا تبطل ولا سیاحة فی الإسلام: کتاب الفائق، جلد ۲، صفحة ۹۲

لا اسعاد و لا اقرع فی الإسلام: کتاب الفائق، جلد ۲، صفحة ۱۴۲

لا مساغاة فی الإسلام: نهایة ابن اثیر، جلد ۲، صفحة ۳۶۹

به خصوص بعضی از اینها تعبیراتش لا ضرر ولا ضرار شبیه لا ضرر ولا ضرار دو تکه‌ای است. لا اسعاد و لا اقرع فی الإسلام. بعضی تعبیراتش خیلی شباهت. لا حضام ولا ضمام فی الإسلام، در نهایة ابن اثیر نقل شده، از جهت وزنی هم شبیه لا ضرار است. لا ضراة فی الإسلام. بعضی‌هایش خیلی از جهت وزنی هم.

مثلا: لا شغار فی الإسلام. با لا ضرار فی الإسلام از نظر وزنی شباهت است.

لا و فی الإسلام را زدم. «لا» فلش «فی الإسلام» این موارد را زدم و این مواردش. حالا ممکن است موارد. در قاموس گشتم. ممکن است در کتاب‌های حدیثی هم مشابه اینها پیدا بشود. ولی خیلی زیاد بود کتب حدیثی. اینکه کتب لغت را اینجا مراجعه کردم دو نکته داشت. یک نکته اینکه کتاب‌های حدیثی خیلی زیاد بود، این ترکیب پیدا کردنش در آن کار سختی بود.

نکتة دوم اینکه این واژه‌ها غالباً نیازمند به معنا کردن داشت. گفتم یک چیزی باشد که آدرس.

نکتة سوم این هست که چون فی الإسلام خودش در تهذیب اللغة و نهایة ابن اثیر بود آن انس را در محدوده‌ای که اینها با آن مأنوس هستند، یعنی خود لغویین با کتاب‌های لغوی خیلی مأنوس هستند. این است که لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام به نظرم اینکه فی الإسلام حذف شده باشد، بوده ولی حذف شده باشد خیلی طبیعی نیست. اگر بوده باشد به‌طور طبیعی نباید حذف بشود. ولی نبوده باشد، اضافه شده باشد خیلی طبیعی است. تصورم این هست که عمدة نکته‌ای که اینجا هست، اینکه زیادة فی الإسلام کاملاً طبیعی هست، اضافه شدنش طبیعی هست به خلاف حذف شدن فی الإسلام که خیلی طبیعی نیست، بنابراین باید بگوییم نبوده و اضافه شده. این محصل عرض ما در مورد لا ضرر ولا ضرار فی الإسلام

وصلی الله علی سیدنا ونبینا محمد وآل محمد

[پایان]